



بیاد بود
بنای آرامگاه
مادرشاه افشار

انتشارات
انجمن آثار ملی
شماره ۴۰

دره نادره

تاریخ عصر نادرشاه

تألیف میرزا احمد بیخان استرآبادی

مؤرخ و نثی نادرشاه افشار

با تصحیح و شرح اعلام لغات علمی و ترجمه کلمات مشکل و تلخیص متن تاریخ بشر معمولی

با اهتمام

دکتر سید جعفر شهیدی

۱۳۴۱

چاپخانه و انتشارات تهران





نادرشاه افشار

۱۶۱ شمسی در علم ابوالحسن در سال ۱۱۸۹ هجری قمری یعنی ۱۷۹۰ سال پس از
تأسیس شده است و اینک در وزارت ۶ ما شاهدشاهان گنجینه ای مگر

غيات اللغات	=	غيات	=	اقرب الموارد	=	اقرب
وفيات الاعيان	»	فيات	»	برهان قاطع	»	برهان
فمرى	»	قى	»	تاج المروس	»	تاج
كشاف اصطلاحات الفنون	»	كش	»	تعريفات جرجانى	»	تعريفات
كشف الظنون	»	كشف		جمع		
الكنوز العنبرية	»	كنوز	»	جمعه الجمعه	»	
اسنان العرب	»		»	تاريخ آداب اللغة العربية	»	
لغت نامه	»	لغت	»	جواهر الادب	»	جو
معجم الادب	»		»	حاشيه	»	
معجم المطبوعات	»		»	مشتهى الارب	»	رب
فرهنگ نفيسي (فريوساد)	»		»	رجوع كنيد	»	رك
هجوى	»		»	ربحانة الادب	»	ربحانة
يقيمها الله	»		»	الاعلام زد كللى	»	زك
				سمحه	»	

بسم الله الرحمن الرحيم

انجمن محترم آثار ملی هم‌زمان با بنای آرامگاه نادرشاه مصمم شد کتابهایی را که پیرامون احوال این شهر بار و عصر او نوشته شده است طبع و یا تجدید طبع کند ، و از جمله این کتابها « دُرّه نادره » بود . دوست فاضل مفضل آقای احمد آرام - بدون اطلاع بنده - مرا برای تصحیح آن انتخاب کرده و با آقای دکتر شفق تذکر داده بودند . هنگامیکه آقای دکتر شفق موضوع را تذکر فرمودند ، با اینکه خود را برابر وظیفه‌ای خطیر میدیدم ، تکلیف معظم له و درخواست انجمن را با کمال میل پذیرفتم . چه مسلم بود که دیگر چنین فرصتی برای تصحیح و طبع این کتاب ، که در حد خود نثری استادانه است ، دست نخواهد داد .

نخست میخواستیم متن مصححی از دُرّه فراهم سازیم ، وضبط لغات و اصطلاحات و معنی کلمات را در ذیل صفحات بیآوریم . لیکن متوجه شدیم که هر گاه متن را با حروف ساده طبع کنیم ، وضبط لغات را در ذیل صفحات بنویسیم ، هم حجم کتاب افزوده میشود ، وهم خواننده برای تلفظ درست کلمه در رنج خواهد بود . پس بهتر دیدیم که لغات مشکل کتاب با حروف « مشکول » (که در جدول بحروف معرب معروفست) طبع شود ، چون این نوع حروف تنها در چاپخانه دانشگاه موجود بود ، یا درخواست مصحح و موافقت انجمن آثار ملی ، طبع دُرّه بعهده آن چاپخانه محوّل شد . پس از شروع بچاپ ، شعبه حروف چینی چاپخانه آتش گرفت و مقداری از اخبار و همه حرفهای چاپخانه طعمه حریق شد ، و هذای بیش از هفت ماه چاپ کتاب متوقف ماند ، تا از نو حروف معرب از بیروت خریدند ، و کار چاپ ادامه یافت .

در ضمن طبع کتاب متوجه شدیم که شاید کسی بخواهد از مطالب تاریخی آن بهره

برد ، پیداست که با نشر متکلف و مصنوع دُرّه ، با آسانی این بهره را نخواهد برد . پس التخصیصی هم از متن ، به نشر ساده نوشتیم و با فرهنگی از لغات مشکل آن ، ضمیمه کتاب شد . هر چند تصحیح و چاپ کتاب بیش از سه سال طول کشید ، سپاس خدایا که اینک « دُرّه نادره » با طبعی مصحح و منقح (تا آنجا که مقدور بود) ، وبطرزی دلپذیر در معرض مطالعه خوانندگان فاضل قرار میگردد . با آنکه دقتی فراوان در تصحیح آن بکار رفته است ، یقین دارم باز هم خطاهای بسیاری در آن موجود است وَالْعِصْمَةُ لِلَّهِ .

در تصحیح این کتاب نسی چند از استادان محترم و دوستان فاضل از افاضه و افاده دریغ فرمودند ، وظیفه خود میدانم از آنان سپاسگزاری کنم .

نخست استاد محترم آقای دکتر محمد معین متعاً لله ببقائه که در طول این مدت پیوسته مشوق بنده بودند ، و با سعه صدری که خاص عالمان و سالکان راه فضیلت است ، از هیچگونه مساعدت در مراجعه بماند و حل لغات دریغ فرمودند ، و در مدت چهارده سال همکاری بامعظم له اگر توفیقی برای من دست داده باشد خود را مدیون ایشان میدانم .

دیگر استاد معظم آقای بدیع الزمان فروزانفر دامت افاضاته که هر گاه مشکلی را بایشان در میان گذاشتم ، مرا در حل آن اعانت کردند ، و پیوسته در انجام این وظیفه دشوار تشویقم فرمودند .

دیگر دانشمند فاضل مفضل آقای عبدالحمید بدیع الزمان کردستانی معلم ادبیات عرب در دانشکده ادبیات تهران و دانشکده علوم معقول و منقول که در مواردی راهنماییهای سودمند فرموده اند .

همچنین دوستان فاضل آقای دکتر مهدی محقق و آقای سیدعلی موسوی بهبهانی ، که چند فرم از آغاز کتاب با همکاری ایشان مقابله و تصحیح شد ، و مخصوصاً آقای موسوی بهبهانی در غیبت بنده تصحیح فهرست اعلام و اشعار کتاب را تقبل فرمودند و از این باب متنی عظیم بر بنده دارند . آقای دکتر محقق یادداشتهایی هم

به بنده داده‌اند که بنام ایشان در ذیل صفحات بطبع رسیده‌است . آقای محمدناظم‌زاده شعاعی عضو سازمان امت‌تامة دهخدا و آقای حریرچیان دانشجوی سال دوم دانشکده ادبیات تهران ، در صحیح‌فهرست اعلام و اشعار مساعدت کردند ، از ایشان سپاسگزارم . همچنین از دوستان دانشمند آقایان سید عبدالله انوار ، عباس دیوشلی ، دکتر عبدالعلی طاعتی که هر يك نسخه خطی خود را در طول این مدت در اختیار نگارنده گذاشته‌اند نهایت امتنان را دارم .

از استاد محترم آقای سعید نفیسی ادام‌الله بقائه سپاسگزارم که کتاب «الکونز العامة» را از کتابخانه شخصی خود در اختیار بنده گذاردند . و از آن بهره فراوان بردم . از زحمات آقایان برقمی و دیانت حروف چینان چاپخانه دانشگاه که در حروف چینی این کتاب رنجی فراوان بردند کمال تشکر را دارم .

تهران . آبانماه ۱۳۴۱

دکتر سیدجعفر شهیدی

گفتاری درباره کتاب

اگر بگویم دُرَّة نادره دشوارترین و متکلف‌ترین مثنوی است که به نشر مصنوع فارسی نوشته شده است، مبالغه نکرده‌ایم. قصد مؤلف نیز تحریر نشر مشکل است و تاریخ نویسی برای وی در درجه دوم اهمیت است. در مثنوی متجاوز از دو بیست و بیست سال که از تألیف این کتاب می‌گذرد، ادواری را پیموده است. گاهی ادیبان و فاضلان عصر بدان روی آورده و زمانی از آن اعراض کرده‌اند. روزگاری قبیلۀ نامه نویسان بوده است، و روزی آماج طعن و طنز متعلمان. گاهی بخاک فضل منشیان و معیار بلاغت مترسلان بحساب آمده است، و گاهی اضحوخوگۀ معلمان و نشانهٔ تیرملاحت استادان. دورانی کتاب درسی عصر بود، لغت‌های آنرا برای تسلط بر املا از بر می‌کردند، و فقرانش را در نامه‌ها و منشآت به تضمین می‌وردند. اما دیری نگذشت که همان فقره‌ها و همان جمله‌ها را ترهات و تطویل بلاطائل خواندند، و مؤلف کتاب را سفیهی خودخواه و دیوانه‌ای یاروسرا نامیدند. با اینهمه از روزی که خامۀ توانای میرزا مهدیخان از تحریر این کتاب فراغت یافت، تا آنروز که تحوّل جدید در ادبیات فارسی پدید گردید، هیچ‌کس ادیب و مترسلی خود را از مراجعه بدین کتاب بی‌نیاز نمیدید، و اگر هم به کتاب و مؤلف آن بدیده احترام نمینگریست، به منظور اکترام عندالامتحان، یا تفوق بر امانت و اقران، ناچار بود درۀ نادره را همچون دیگر متن‌های مصنوع - مرزبان‌نامه، سندبادنامه، نفثة المصدور و تاریخ و صاف - بخواند، تا هنگام تفسیر و شرح آن درنماند. در این مدت درۀ نادره مصداق گفتهٔ احمد شوقی بوده است که از زبان پدر لیلی خطاب به قیس سرآید:

أبا المهدي عوفيت و يا بُوركِ مِن عُنركِ

ارائی شعركِ الأوَّلِ و لا أروى سوى شعركِ

کما لند على الكره كلام الله للمُشركِ

(لیلی و مجنون - س ۳۱)

اگر دره اینچنین مورد توجه فاضلان و معلمان و مترسلان بود ، نمیبایست در طول دوست سال صدها بار استنساخ شود ، و چند بار بچاپ برسد البته در این عصر که روش آموزش و پرورش دیگر گون شده ، و علم و ادب مفهوم دقیق تری یافته و شاخص فضیلت تغییر کرده و نشر فارسی از بند لغات مهجور عربی و صناعت‌های لفظی رها شده است ، پیداست که این کتاب دیگر ارج دیرین را ندارد ، و کمتر کسی فرصت خواندن آنرا مییابد ، چه رسد که در مقام تجزیه و تحلیل و سنجش آن با متون مصنوع دیگر بر آیند .

چرا دره نادره تجدید طبع میشود؟

حال شاید پرسند چرا کتابی چنین مهجور را با هزینه‌ای گزاف تجدید طبع میکنند؟ و آیا بهتر نبود که هزینه چاپ این کتاب ، صرف طبع کتاب دیگری شود؟ باید بگویم علت اساسی طبع مجدد کتاب ، همانست که نوشته شد ، انجمن آنارملی آدامگاهی برای نادر شاه بنا کرد . بمناسبت احداث این بنا ، مصمم شد کتابهایی را که درباره نادر و عصر او نوشته شده است ، بطرزی صحیح طبع و با تجدید طبع کند و از جمله این کتابها دُرّه نادره بود ، ولی بر فرض هم انجمن آنارملی بچنین کاری دست نمیزد ، باز هم میبایست از دُرّه نادره طبعی مصحح فراهم شود . زیرا این کتاب هر چه هست متنی فارسی است ، و طبع‌های سابق آن رضایت بخش نیست . شاید علت عمده تمّیر خوانندگان از این کتاب ، همان چاپ نامطلوب آنست ، که هر چند نسخه‌های فراوان از آن موجود است ، چون کلمات آن مشکوک نیست ، و سطرها درهم نوشته شده است ، و لغات آن غالباً غلط ترجمه شده و اعلام آن نامعلوم مانده است ، خواننده از خواندن آن ملول میشود . دیگر اینکه اگر دُرّه از جنبه تاریخی مفید نباشد ، هنوز هم اهمیت ادبی خود را از دست نداده است ، و کسانی که در متون ادبی و نثرهای فنی تتبع دارند ، نباید این کتاب را نادیده گیرند . درست است که امروز دیگر دُرّه کتاب درسی نیست و نمیتوان دانش آموزان و دانشجویان را بخواندن آن مکلف

ساخت ، اما آیا عذر کسی که خود را در مثنوی فارسی مجتهد بداند ، در آشنا نبودن بدین کتاب پذیرفته است ؟ بخصوص که هنوز هم در در خارج از محیط مدارس دولتی تدریس میشود و علاقمندانی دارد . پس چه بهتر کسه مثنوی منقح از آن در معرض مطالعه این دسته قرار گیرد . امروز نوشته های «علاق ادیبان گذشته انگلیسی و فرانسوی بی دریغی بچاپ میرسند ، و در کشورهای عربی مقامات بدیع الزمان و حریری و رسائل خوارزمی و صاحب ابن عباد تجدید طبع میشود ، و کسی بدانها ابرادی ندارد . حال اگر قهرمان تاریخ میرزا مهدیخان ، و یا شخص او مورد بی مهری بعضی است « دُرّه نادره » چه گناهی دارد ؟ و چرا تجدید طبع نشود ؟

بعضی میگویند چون استفاده از این گونه کتابها در صلاحیت اقلیت محدودی است باید از دسترس خارج گردد . اینان حکم خود را در باره همه کتابهای ادبی مانند : کلیده ، مرزبان نامه ، چهارمقاله ، جوامع الحکایات ، سندبادنامه و حتی گذشته ن هم تعمیم میدهند . با این دسته بخصوص سخنی نداریم ، زیرا کسی که بی اثر تاریخی و نشر ادبی فرقی نگذارد ، و از نامه های ابونصر مشکان و مشقات منتجب الدین همان را بخواهد که از فاعله بازرگانی مطلوبست ، مانند کسی است که فایده کاسه کاشی را منحصر در غذاخوری بداند و بگوید چون کاسه «مقام عصر صفوی» بکار غذاخوری نمیآید و دیگر امروز کسی در کاسه غذا نمیخورد ، پس خریدن و نگهداشتن آن کار انقلابی نیست و باید آنرا از قفسه موزه ها بیرون آورد و بدور ریخت ! از متوجه نیست که اهمیت صرف کاشی عصر صفوی یا تنگ سفالی دوره سلجوقی ، در بکار آمدن آن برای غذاخوری و آبگیری نیست ، بلکه بخاطر هنر سازنده در پرداختن و رنگ آمیزی این اثر نفیس است . همچنین در کتاب نصر الله منشی یا محمد بن علی سمرقندی ، مذاکرات شیر و شغال و هوش ، و گفتگوی درندگان و جاداران مورد بحث نیست و کسی چهارمقاله نظامی عروضی را مستند تاریخ نمیداند . باید آنچه خاطر فاضلان و ادیبان را مشغول میدارد ، مهارتی است که نویسندگان این کتابها در تحریر و ابداع جمله ها بکار برده اند ، و سبکی است که برای ریختن معانی در قالب الفاظ بکار بردند . در

همین درّه نادره باهمه تکلفی که در عبارتهای آن موجود است، فقره‌های شیوا و دلپذیر دیده میشود که خواننده مهارت راستادی مؤلف را تحسین میکند. کیست که این عبارتها را بخواند و قدرت نویسنده فاضل آنرا در بکار بردن صنایع لفظی، از انواع چنانس، مراعات‌النظیر، تضاد، طباق و سجع دریابد و تسلط او را بر کلمات فارسی و عربی نستاید؟:

« حریری را متاع سخن کاسد سازد، و فرآء را بگیزلک موشکافی پوستین بر درد، و ابن انباری را بجزوی بخرد، (ص ۶۱ و ۶۲ کتاب) .

« و چون در دربار فلک مُماس مُعین و مُعینی نیافت، بجایاب فندهار عطفه کرده در معاظفِ مُلكِ اَوَّلِ الامرِ نائی عطفه گشته... (ص ۱۲۳)

« و همانشب فیض باب قبله هفتم و کعبه هشتم که جامه رویوش اطلس چرخ نهم و چاکر خا کروب در گاهش عقل دهم است گشتند، (ص ۱۸۹)

و گرمادر آن صرما، بحدی اشد داد یافت، که حوت در هزار تابه بریان، و عین الثور بر تشنه کابی شیران و غا گریبان بود... بر تو خورشید مُصیقل مرآت چهارا چنان عکس مرگ ساخت، که از چار آینه پیکر عنصری و قالب هیولائی یلان جز عکس گرم متصور نمیشد، و مهر بیمهر بنوعی جو هوا و جوف سما را با آتش تفسیده کرد که سنگ در زیر سنابک باد پایان زرین نعل، جز سبابک سیم نمینمود، (ص ۳۱۵-۳۱۶)

« در آن صید گاه پر فیض قبص قنص بحدی انجامید که بائع مشتری نداشت، و طلا بقلی بود (ص ۵۳۷)

« از رشك حلقه زرین در گاهش بدرانور در گاهش است، و از پرتو شمس طارم فیض افزایش نور شمس در افزایش. سده سنیه اش سده سینه سپهر است، و آسمانه ایوانش مر کوب آسمان نیلی چهر، (ص ۵۳۹).

« استران قاتر الرّحال که بر سحاب قاطر قطر هزدن می آموختند در فقدان قوت صبر حمایز پیشه کرده چون الاغ در خر مانندند، هر خری در رفتار از فحوای «خروا سجداً» خبر داد... (ص ۶۱۵)

بلی نشر دره یکنواخت نیست، و نمیتوان آنرا در فصاحت ردیف متون ادبی قرن ششم بحساب آورد. حتی نفثة المصدور در مواضعی بر آن وجهان دارد، اما اگر کسی وصاف را من جميع الجهات بر دره ترجیح دهد بی انصافی کرده است. گذشته از این، در عصر حاضر کتابهایی تألیف میشود و بهزینة سازمانهای دولتی بطبع میرسد که عبارت آنها برابر دره (باهمه اغلاق و یا سستی که دارد) مانند دره در مقابل گلستان سعدی است. این دو عبارت را از کتابی که چندماه پیش انتشار یافت و وزارت فرهنگ هزینه طبع آنرا پرداخت، نقل میکنیم و قضاوت را بخوانندگان واگذار میسازیم. فراموش نفرمایید که میرزا مهدیخان دره را با نثر مصنوع نوشته است و هدف از برابری باوصاف الحضره و نشان دادن قدرت خود در انشاء است، اما قصد مؤلف این کتاب ساده نویسی است و کتاب خود را برای شاگردان مدارس نوشته است:

«اصطلاحك جدید موجب اقرار بالاتفاق و این نتیجه شد که اقتصادیات اساس این جنگک و سایر منازعاتست»^۱ «آمارهای جالبی را دانشمندان ذیعلاقه تهیه کرده اند که میرساند صاحبان کارخانجات و سازندگان اسلحه تاچه اندازه در تشویق آمادگی برای جنگک از راه تحریک سوءظن بین المللی کمک کرده اند»^۲

گمان نمیکنم در سراسر دره نادره بتوان عبارتی را یافت که در ضعف تألیف همیایه این عبارتها باشد.

چرا دره بدین سبک نوشته شد:

بارها شنیده ام که میرزا مهدیخان ندننها دنباله سبک معمول در نشر فارسی را نگرفت بلکه کتاب او با هیچیک از کتابهای ادبی که پیش از وی نوشته شده است تناسبی ندارد، و تنی چند از استادان ادب مبالغه را بجایی رسانیده اند که مؤلف دره را سبیه و دیوانه میخوانند. مرحوم بهار در سبک شناسی از وی انتقادی مؤدبانه میکنند^۳ و فروعی بتعبیری ملیح و پراگمرا و کج سلیقه خوانده است. شاید تا اندازه ای

۱ - روابط ملل و سازمان دول س ۲۶۱ .

۲ - سبک شناسی چاپ اول ص ۳۱۱-۳۱۳ .

۳ - همان کتاب همان صفحه .

حق با این دو مرد بزرگ باشد، اما میتوان گفت میرزا مهدیخان در نوشتن کتاب خود از روش اسلاف خویش پیروی نکرده است. او بخیال خود همان راه را پیش گرفته است که قرن‌ها قبل نصرالله منشی و محمد ظهیری و بهاءالدین بغدادی و دیگر نویسندگان پیموده بودند، چنانکه نسوی و جویشی و وصاف الحضره نیز بخیال خود بهمان راه رفتند، چیزی که هست اینکه این مقلدان در طی طریق جای جای رد پای گذشتگان را گم کردند، و کم و بیش به بیراهه افتادند. خلاصه آنکه رشته ارتباط نشر فنی از اوایل قرن هفتم تا عصر میرزا مهدیخان بریده نشده است، لیکن دریافتن این ارتباط ابتدا دشوار است، اما اگر سیری در نشر فارسی بکنیم و پابهای آثار منشور پیش بیابیم و علت یا علل تبدیل نشر ساده را به نشر فنی دریابیم، آنگاه کار سنجش و قضاوت در این باره آسان تر میشود و می‌بینیم نوشتن کتابی مانند نفثة المصنوع و تاریخ وصاف و دره نتیجه طبیعی این سیر تکاملی است (اگر بتوان آنرا تکامل نامید) آنچنانکه در شعر هم سبک خراسانی به عراقی مبدل شد و سبک هندی جای سبک عراقی را گرفت و چنانکه شعر در سیر تکاملی خود بدانجا رسید که معنی فدای لفظ گردید، در شعر هم میبایست کار بدانجا بکشد که صنایع لفظی جای گزین معانی لطیف گردد.

میدانیم که نشر فارسی در قرن سوم و چهارم و حتی در نیمه اول قرن پنجم ساده بود. آثار منشوری که از آن دوره باقی است این مدعا را اثبات میکنند. علل این ساده نویسی را میتوان در چند چیز خلاصه کرد:

۱ - پیوند زبان فارسی دری با زبان پهلوی. ۲ - عدم اختلاط کامل ادب

فارسی و عربی. ۳ - تازه کار بودن نویسندگان ایرانی در ادبیات دری.

۴ - ارتباط شدید نویسندگان با عامه مردم.

از اواسط قرن پنجم شرایط نویسنده‌گی تغییر کرد، ارتباط ادب فارسی و عربی قوی تر شد. آثار گذشتگان همچون لوحه سر مشق مقابل نویسندگان تازه قسرار گرفت و آنان را به پدید آوردن اثری نو تشویق کرد، تا نفوق خود را بر نویسندگان

گذشته نشان دهند. نویسندگان در بین طبقات عالی و دربارها طالبانی یافتند و ناچار شدند در مقابل ادبیات ساده که مخصوص همکثامت سبکی تجملی برای راضی نگاهداشتن طبقه اشراف یعنی مخدومان خود بوجود آورند، و نثر فارسی را از روانی و آزادی خارج کنند، و آنرا در قید و بند صناعت‌های لفظی در آورند، و بزیر سجع، موازیه، طباق، مراعات‌النظیر و تضمین‌امثال و اشعار و احادیث بیاورند، یا بهتر بگوییم آنرا بدین غلها و زنجیرها مقید سازند. در آغاز این دوره، صنایع لفظی برای نثر فارسی حکم قلاده و یاره و خلخال عروسان را داشت، از یکسو آنرا زینت می‌بخشید، و از سوی دیگر سنگینی نامحسوسی به پیکرش وارد می‌ساخت. در ابتدا تحمل این سنگینی برابر آن زیبایی عاریتی چندان نمودی نداشت، اما نویسندگان بعد بحدی در افزودن این زیورها مبالغه و اسراف کردند که قامت نثر فارسی زیر بار گران این تحمل خمید، و چون پیکر زیبای معانی که اصالت با آن بود در پوشش این زیور تهفته شد، زینتهای تجملی هم بصورت نامطلوب و زندهای نمایان گشت. چنانکه پس از گذشت کمتر از یک قرن خود نویسندگان فارسی متوجه این مشکل شدند، و ما نمونه این توجه را در کتاب «التَّوَسُّلُ إِلَى التَّرْسُلِ» می‌یابیم. بهاء‌الدین محمد پس از آنکه سخن را از نظر مترسلان بمصنوع و مطبوع تقسیم می‌داند چنین نویسد:

«بعضی طریق ترصیح و تسجیع می‌سپزند، و مطالع و مقاطع سخن را بدان حالت آرایش می‌دهند. و این اسلوب بنزدیک مهره سخن، صناعت محبوب نیست چه در بیشتر اوقات يك رکن از دو طریق (طرف) کلام مرتجع قاطع و اتم‌نگین افتد، و از تنگنای ترصیح جانب فصاحت نامرعی هاند... و قومی عنان طبیعت فرا می‌گذارند و سخن عدب فصیح بی داعیه تکلف و شائبه تعسف میرانند، و اختیار جماعتی که در ترکیب سخن قوتی و در تلفیق معانی قدرتی دارند این قسم است، و جمله متقدمان که مبارزان میدان سخن و مبارزان مضمار هنر بوده‌اند، در تازی و پارسی این طریق صواب مساوک داشته‌اند، و برین جاده قویم و نهج مستقیم رفته‌اند.

و طایفه‌ای گرد سخن مصنوع طوفی میکنند، و بحسب طاقت و وفق اُمیّت خویش مکاتبات را بصنعت‌های مختلف چون تجنیس و اشتقاق و موازنه و مطابقه و غیر آن مشحون میگردانند، و گروهی رقم اختیار برسخن لطیف آبدار و کلمات عذب خوشگوار می‌کشند، و در وقت الفاظ می‌کوشند نه در وقت معانی. اما شیوه اصلی و مختار حقیقی طبع من «ولا خصومة فی الشهوات» است که البته آبروی سخن درپای صنعت ترصیع نریزم، و بر ایراد الفاظ و کلمات مستنکر بجهت رعایت این تکلف اقدام نسایم. . . .»^۱

هرچند در شیوه تحریر این منشی سخن بسیار است، و او نیز در منشآت خود از عیب رکاکت و ضعف تألیف و تکلفات زاید فرسته است، اما همین سطور نمونه‌ای از فطن منشیان و نویسندگان قرن ششم بر خروج نثر از شاهراه مستقیم است. ولی معلومست که همه نویسندگان با سلیقه بهاءالدین محمد موافق نبودند و دنباله صنعت ترصیع و تجنیس را رهانکردند، و اثر خود را بدان آراستند، و مقلدان ایشان بر قایت با اسلاف خود بر اغلاق نثر خویش افزودند، تا نوبت به و صاف الحضره رسید. در اینجا يك نکته را نیز نباید فراموش کرد، و آن اینست که نویسندگان ایرانی در اثخان شیوه مشکل نویسی فاحشی از نویسندگان عرب متأثر اند. آثار موجود نشان میدهد که ادیبان و فاضلان تازی بهیچوجه راضی نبودند آنچه مینویسند (مخصوصاً در مسائل علمی و ادبی) با عبارتی باشد که همگان از آن برخوردار شوند. هنگامی که حسن بن عبدالله مرزبانی کتاب اقناع را در نحو با عبارتی ساده آغاز کرد و بر اتمام آن توفیق نیافت، فرزند وی یوسف آنرا پایان داد، و میگفت پدرم با نوشتن «اقناع» نحو را بمنزله درافکند، یعنی آنرا چنان نوشت که نیازی به تفسیر ندارد^۲ و چون ابوعلی حسن بن احمد فارسی ایضاح را نوشت و بعضاً الدوله داد، عضدالدوله آنرا

۱ - التوسل الی التوسل . مصحح مرحوم بهمنیار ص ۹-۱۱

۲ - معجم الادبیه ، ص ۱۴۹ ج ۸ .

نپسندید و گفت: این کتاب درخور کودکان است، و ابوعلی یاجنار تکمله را تألیف کرد.
 عضدالدوله گفت شیخ خشمگین شد و چیزی آورد که نه ما آنرا میفهمیم و نه او^۱.
 سجع های متکلف صاحب بن عبّاد و لغت های مهجور و نامأنوس که مکاربرده است مشهور
 است^۲. مرحوم عبدالرب آبادی نویسنده مقدمه نامه دانشوران در مقدمه ج ۱ آن
 کتاب چنین نویسد:

« در یکی از کتب ادب خوانده ام که صفی الدین حلّی را گفتند که فلان فاضل
 مُدَرَّب دیوان شعر تو بدید و تمام نقود عثیان و گنوز ذُهبانِ آن بمیزان خبرت
 بسنجید و گفت لَا عِيبَ فِيهِ سِوَى أَنَّهُ خَالٍ عَنِ الْأَلْفَاظِ الْغَرِيبَةِ. صفی را از شنیدن این
 سخن شکفت، صفاء طمأنیت از دست بشد، و از روی حلّیش اشعاری بیاسخ وی نوشت
 که این چند بیت از آن جمله است:

إِنَّمَا الْخَيْرُ بُونٌ ^۳ وَالذَّرْدُ بَيْسٌ ^۴	وَالطُّخَاةُ ^۵ وَاللُّقَاحُ ^۶ وَالْعَاطِيسُ ^۷
وَالعَطَارِيسُ ^۸ وَالشَّقِيقُ ^۹ وَالْحَدَّةُ	عَبٌ ^{۱۰} وَالغَرَبِيبُ ^{۱۱} وَالعِطْطُوسُ ^{۱۲}
وَالْحَرَاجِيجُ ^{۱۳} وَالعَقَنْقَسُ ^{۱۴} وَاللَّعَّةُ	لَمَقٌ ^{۱۵} وَالعَلَرُ فِسانٌ ^{۱۶} وَالْمَسْطُوسُ ^{۱۷}
لُفَةٌ تَنْفِرُ السَّامِعُ بِهَا	حِينَ تَتَلَى وَتَشْمَازُ النُّفُوسُ

- | | |
|--|--|
| ۱ - معجم الادباء ج ۷ ص ۲۳۷ . | ۲ - معجم الادباء ج ۶ ص ۱۹۰-۲۱۱ . |
| ۳ - زن گنده پیر . (رب) . | ۴ - سختی . بلا . گنده پیر کلانسال (رب) . |
| ۵ - طغاء ، ابر بالا بر آمده (رب) . | ۶ - آب خوش خنک روشن (رب) . |
| ۷ - روشن و لغزان (رب) . | ۸ - غطرس بکسر اول و سوم و سکون دوم ، ستمگار |
| متکبر . (رب) . | ۹ - فقهار دوشاخ یا چهارشاخ (رب) . |
| ۱۰ - دراز | ۱۱ - نباتی که از دانه آن طعام سازند ، شر حود |
| ۱۲ - زن تمام اندام ، شتر قوی هیکل تمام خلقت . . (رب) | لاغر (رب) . |
| ۱۳ - ح حرجوج بضم اول ، ناقة غریبه و دراز بردوی زمین . . . (رب) . | |
| ۱۴ - دشوار خوی و ناکس . | ۱۵ - زن کول بد زبان بد کردار . . (رب) . |
| ۱۶ - پاره ای از رنگ . باریکی . (رب) . | ۱۷ - درختی مانند درخت خیزران . (رب) |

اینها نشانه‌هایی است که گرایش طبقه فاضل را به برگزیدن شیوه‌های برخلاف آنچه متداول مردم عصر خویش است اثبات میکنند، و هرچند که این نمونه‌ها و داستانها مربوط به سبک تحریر عربی است، لیکن پیوستگی ادبیات فارسی با عرب از قرن چهارم به بعد معلومست، و نیز میدانیم که پس از روی کار آمدن فقها و اصحاب حدیث آنچه در مدارس اسلامی تدریس می‌شد علوم دینی بود و ادبیات عرب را نیز از آنجهت که مقدمه آموزش فقه و قرآنست فرامیگرفتند، و طبیعی است که با گسترش این نوع آموزش باید هرروز زبان فارسی خود را برای پذیرفتن مقداری از لغات عرب آماده سازد، و اگر تأثیر شکست سلجوقیان و برچیده شدن دربارهایی را که مشوق ادیبان فارسی بودند بر اینجمله بیفزاییم، معلوم میشود تحریر جهانگشای جوینی و نشئه‌المصدر نتیجه طبیعی تکامل شیوه مرزبان نامه و کلیله است، و بدنبال و صاف حتماً باید کتابهایی مانند دره نوشته شود. فقط تحول مجدد که در سبک نظم و نثر فارسی رو داد، نویسندگان متأخر را از پیمودن راهی چنان دشوار بازداشت. بلی در این حرکت ادبی آنچه از سیر طبیعی منحرف گشت اصول جمله بندی فارسی و پیروی از دستور زبان بود. نویسندگان قرن پنجم و ششم مفردات لغات عربی را در نوشته‌های خود بکار میبردند، ولی از حدود دستور زبان فارسی خارج نمیشدند اما نویسندگان بعد در صرف و نحو نیز از زبان عرب پیروی کردند. همچنین بسیاری از قواعد زبان که نویسندگان فصیح خود را مازم از بکار بستن آن میدیدند از قرن هفتم به بعد مهمل ماند، از آنجمله رعایت قاعده‌های جمع، رعایت شرایط افعال وصفی و رعایت مراجع ضمیر در مورد ضمیر اشاره است. شاید علت این بی‌اعتنائی، شیوع لغات عرب و توسعه دامنۀ تعلیم و تعلم صرف و نحو عربی در مدارس آنروز، و از میان رفتن استادان مسلم ادب فارسی است. تقلید از ادیبان عرب و آموختن صرف و نحو عرب تا آنجا شیوع یافت که معلمان و ادیبان ایرانی از دستور زبان فارسی بی‌بهره ماندند، یا بدان بی‌اعتنا گشتند، و خود را بر رعایت آن موظف ندانستند، رفته رفته

چنان شد که دیگر کسی بفکر فرا گرفتن قواعد زبان فارسی نبود و اگر بگوییم گروهی از درس خوانده‌های این عصر نمیدانستند که زبان فارسی مانند دیگر زبانها برای خود صرف و نحوی دارد مبالغه نیست. چندسال پیش در یکی از مدارس دینی طالب علمی که از ادب عرب و مقدمات فقه و اصول بی بهره نبود، از من کلمه‌ای فارسی را خواست، اکنون کلمه را فراموش کرده‌ام ولی بخاطر دارم صیغه اسم مفعول بود، معنی آنرا گفتم و اضافه کردم که صیغه اسم مفعول است. آن طالب علم چنان بمن نگریست که گویا مرتکب خطایی شده‌ام و سرانجام تحمل نکرد و گفت از شما انتظار ریشخند نداشتم، بانهجیب پرسیدم مگر چه شده گفت اینک شما میگویید این کلمه اسم مفعول است میخواهید مرا استهزاء کنید، مگر در فارسی اسم مفعول و اسم فاعل هست؟ این طرز تفکر میراث دوره‌های گذشته و روش آموزش و پرورش در مدارس قدیمی است که میپنداشتند تنها زبان عرب است که صرف و نحو دارد، بنابراین اگر نویسندگانی مانند رشیدالدین فضل‌الله یا شرف‌الدین علی یزدی یا میرزا مهدیخان از قواعد دستور زبان فارسی پیروی نکنند جای شکفتی نیست.

دره و متون ادبی پیش از آن

دره نادره مانند کتابهای مشابه آن اثری ابتکاری نیست، و نویسنده در تحریر این کتاب متأثر از کتابهایی است که پیش از وی به نشر فتی و مصنوع نوشته شده است، لیکن نویسندگان قرن ششم با مهارت و استیلائی کامل که بر ادب پارسی و عربی داشتند، میکوشیدند که اقتباس و تقلید آنان با سانی درك نگردد، اما تقلید و تأثیر در عبارت دره آشکار است و خواننده میتواند بخوبی آنرا دریابد.

کتابی که میرزا مهدیخان بیشتر از آن تقلید و اقتباس کرده است، و با بهتر بگوییم آنرا سرهسقی تحریر خود قرار داده است، «تجزیه الامعار و ترجیه الاعصار» معروف به تاریخ و صاف تألیف عبداللّٰه بن فضل‌الله ملقب به و صاف الحصره است. تعابیر میرزا مهدیخان از این کتاب بدست میآید. چنانکه دره واردی عبارت دره بهتر

از این عبارتها پیداست که میرزا مهدیخان تا چه حد به تاریخ و صاف بدیده
 اعجاب مینگریسته و کوشش خود را صرف آن کرده است که در شیوه تحریر یا بر جای
 پای شرف الدین عبدالله بگذارد، و با بقول خود او، تحدیباً له خویشتر را بر تر نشان
 دهد. وی در فقراتی از این کتاب - که از لحاظ کمیت قابل توجه است - استادی
 نشان داده، اما در عبارتهایی که بتقلید و صاف نوشته و یا با اصطلاح امروز از آن کپی
 کرده است، نه تنها امتیازی بر عبارت و صاف ندارد بلکه تقلیدی ناقص و سرفتی
 ناشیانه است. در عبارتهای ذیل بخوبی میتوان کیفیت تقلید مؤلف دده را از و صاف
 و درجه توفیق وی را در این کار دریافت.

ترکیب اول معادن بود بصفات الوان
 و خواص، متصف گشت... (تاریخ
 و صاف چاپ گراوری ص ۲ سطر ۱۱)
 ترکیب اول معادن بود، کلمه قدرتش
 بر آب زرد گوهر ناب شد (ص ۳ کتاب
 حاضر).

واجرام علویات در میدان شوق انوار
 جمال و مطالعه جلایا اسرار کمال ارا گوی
 صفت درختم چو گان تقدیر گردان شد
 (تاریخ و صاف ص ۲ سطر ۶)
 اجرام علویات از غلوشوق انوار جمال
 جمیل او جمله بر چرخ افتادند (ص ۲
 کتاب حاضر)

چون نوبت ترکیب بدرجه رابع رسید
 معشر بشر را که نوع الانواع بود از
 تربیت آدای فلکی و اتمهات عنصری در
 مشیمة ارادن بمراتب تکوین و انشاء
 یومافیوماً حالاً و حالاً بگذراید (و صاف
 ص ۳ سطر ۱۲)^۱
 چون قدرت بیچون تربیت... عالم
 امکان بدرجه رابع رسید، و به تأثیر و تأثر
 آدای انبری و اتمهات عنصری در مشیمة
 مشیئت صورت آدای همولای نوع بشر
 گشته (ص ۱۲ کتاب حاضر)

۱ - و این دیباچه که در تاریخ و صاف آمده است، متأثر از دیباچه سند مادنامه است.
 رجوع به سند باد نامه صحیح احمد آتش ص ۲ - ۳ شود

از تأثیرات حرکات شوقی آن سلسله
اسطقات اصول اربعه بانضاد امزجه و
اختلاف کیفیات و تباین اثبات در یکدیگر
پیوسته ، و ترتیب ترکیب آخشیجان
ثلاث در عالم کون و فساد مظهر آمد .
(تاریخ و صاف چاپ گراوری ص ۲ سطر ۱۰)

شهابر گوشه صفة دماغ و رای پرده
متخیله، ابتکار معانی را زیور تصویر بسته ام
(و صاف ص ۷ سطر ۱)

از تأثیر حرکات شوقی آن سلسله ، هر
قطعی از اسطقات اربع با تباین این و
تباعد بین در یکدیگر پیوسته قابله
قابلیتشان تولید کیفیت خامس کرد ، و
تراکیب موالید ثلاث بقبول صورت ،
صورت حصول یافت (ص ۳ کتاب حاضر)

شبهها ماد کوه زکن و روشندلی در
رکن صفة باصفای خیال بسی چراغ دماغ
سوخته ام ، و بدستگیری زندان کلک و بنان
با زندان منفکرمه و متخیله بسا سراج
مضیی در سراج زندانیان بیان و گرفتاران
شجن سجن سخن افسر و ختمه (ص ۵۲
کتاب)

از این نمنا گلشن قلم را شکوفه های
شگفت شکفت ، و در خط شده از صریر ،
زفیر و یضیق صدیری و لا یطلق لسانی ،
سر کشیده گفت . . مدتی است که مشاطه
شاطه خاطر زادگان تو بوده ام و از مدام مشکین ،
غدایر غدراء بر عداایر عذراء مهوش و ش
گشوده . . و بخاطر جوئیت روز و
شب با سفید و سیاه از در آمیرتس در آمده
رو بر تافته ام ، جر سرزنش و سیاه رویی
حاصلم چه بوده (ص ۵۵-۵۸ کتاب)

قلم چون از لی بود انگشت بخایید
و زبان صریر لقییر آغاز کرد . . مدتی
ناتر چمانی ضمیر پریشان تو کرده ام و
خاطر زادگان حورا و شت را از مشک و
عنبر بالین و بستر ساخته ، حاصل آن جر
سیاه رویی من و سفید کاری تو چه بود
(ص ۷ سطر ۹-۱۲)

هر ادیبی که هنگام تحقیق لغت ، و بیان کمال بلاغت ، مآثورات اصمعی لغوی را آشوب ندارد و منقولات هروری را هرام مطلق خواند ، جاحظ آنچه خط از دانش خود ببیند ، و کسائی کلیم بر سر ترهات نمودند ، نمری را کتب صفت قلاده تعلیم بنند (ص ۷ سطر ۱۳)

فرمان شد تا وثاق و ثبوت دعالم گردون رواق را محاذی قلعه نصب کردند ، و تمام لشکر از جوانب مهاری و مساعد بر مثال سوار بر مساعد محیط شدند . . . در روز دوم معاینه دیدند که کنار بارو را از بسیاری همزم « حَمَّالَةُ الْخَطْبِ » ساختند و نهیب « سَيْضَلِي نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ » رسانیدند و صورت مجانبیق را که از اطراف برافراشتند « فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ » نمود (ص ۵۵۵ محاصره قلعه سنجار)

تو پیمان بحکم همایون توپهای قلعه کوب را از چهار اطراف نزدیک دور برده يك روز از نام قاشام آن نماين اردها اندام را از دهان دوزخ زبانیه ، بر روم و نام قلمگیان آتش افشان ، و احجار قمپاره را که نازل منزل آیت « وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي يُهَوِّدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةَ » بود سر کوب ایشان کردند و از گلوله های آتشبار بر صحائف سر نوشت آن قوم ، نقوش « يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُورِ » ، منقوش ، و الواح حُدران را مكلك رعد سر بر توپ ، کتاب کتنامه « وَ نَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ » ساختند (ص ۶۲۵-۶۲۵ کتاب حاصر محاصره قلعه کرکوک)

هر ادیب ادیبی که در بیان افانین ادب سیوطی را بسیاط تقریب قادیب نماید . . . نمری بر وبهی گراید . . . جاحظ آنچه خط دهد ، ابن هری هر از بر باز نشناسد . . . و کسائی مکساء شرف اکتسا جوید (ص ۶۱-۶۳ کتاب)

اتفاق سایر اقسام معتدلترین بقاع دنیا
 و نزهتترین رباع عالم دیار هند است . . .
 اوراق و قشور اشجار و خاك و گیاه و حطب
 آن قرنفل و سنبل و عود و صندل و کافور
 و مندل است (وصاف ص ۳۰۰ و ۳۰۳ و ۳۰۴)
 هند مملکتی است وسیع و عریض
 و هوایش را در مزاج شکسته دلان تأثیر
 مومئیایی . . . شجرش عرعر و حجرش
 مرمر . . . هر گل زینش از غنچه گل
 زرخیزتر، و هر بوته شکوفه دارش از بوته
 زرگری سیم ریزتر (ص ۳۰۳ و ۳۰۴)
 کتاب

میرزا مهدیخان محدی شیفته اثر و صاف الحضرة بوده است که چون او در سر
 فصلها و تشریح و تجسم صحنه‌های نبرد در مواردی از فارسی بعربی گراییده ،
 وی نیز تقلید او گاهی دو صفحه عبارت را عربی آورده است .
 گذشته از وصاف که میرزا مهدیخان خود تقلید و اقتباس از وی اعتراف
 کرده است، از دیگر متون ادبی نیز مستقیم یا غیر مستقیم متأثر است، و آنها عبارت از
 کلیله ، سندباد نامه ، مرزبان نامه ، گلستان و نفثه المصدور اند .
 و اینک مقایسه‌ای بین عبارات این کتابها و نوشته میرزا مهدیخان .

دره

نفثة المصدور

دوازده روز مهلت بموغان که با ستعراض
 جیوش و عسا کر، و تشقیق ذوابل، و تحدید
 یواتر مشغول بایستی بود، از ابتدای صباح
 تا انتهای رواح بصید آهو و خریط در
 می‌نشست، و ضرب نای و ربط غبوق با
 صبوح می‌پیوست. نغمات خسروانی از
 نغمات خسروانه متغافل شد، و با وتار
 ملامی از اوطار (ظ: اوتار) پادشاهی
 وزم کوشان از عقابض سیف دست
 کشیده بدل شمشیر دست بگردن خودان
 کمان ابرو حمایل ساختند، و جوشن
 پوشان، مغافر را که خود حجله رزم بود
 ترك گفته بجای خود و ترك هوای شاهدان
 خود آرا بر سر گرفتند، خراطیم و اقیال
 که بر خراطیم اقیال چنگ زن بودند
 بر آهنگ چنگ خراطوم زن آمدند .

کک

مُشاعَل گشته . . . (نقشة المصدر مصحح آقای دکتر یزدگردی ص ۱۷)

دایرانی که سُببه آسایدهان توپ و تفنگه میرفتند ، سُببه توپ دیباج شدند . . . نماز گزاران خُمره پرست ، نماز گذار و خُمره پرست ، و از خُمره عصیان مست گردیده از طریق حقانیت گذشتند . (ص ۱۴۷-۱۴۹ کتاب حاضر)

دروقت عطعلة کفاح و جمجمة جیاد و قعقمة سلاح و دلولة اجناد ، قلقل جام می و چپ چاپ بوس و چشچش قلبه و فشفش شلوار بند . . . (نقشة المصدر مصحح آقای دکتر یزدی ص ۴۰)

اثر تقلید از این عبارت را در ص ۹-۱۱ کتاب حاضر میبینیم

پریچهرگان ماه پیکر و بتان خر گاه نشین را بدیوان سیاه روی و عفاریت ذشت منظر رها کرد . (نقشة المصدر ص ۲۳)

هر بانویی با نیوی قرین شد و هر پیریویی با دیوی هم نشین . (ص ۱۴۵ کتاب حاضر)

از متون ادب عربی بیش از همه مقامات حریری متأثر است ، و گاهی عن جمله مقامات را تضمین کرده است ، چنانکه در این عبارت :

« رأی مُسَدَد و آیت مُسَدَد گشت که . . . براع براع را . . . پیرد سلابق ادهم کلک . . . سلاق او سازد » و این لم یدرک الظالم شأو الضلیح (ص ۲۲ - ۲۵ کتاب حاضر)

که مأخوذ است از این عبارت حریری : « إلى ان أنشی مقامات اتأوفیها نأو

السبديع وَإِنْ لَمْ يُذْرِكِ الظَّالِمُ شَأْنَ الضَّالِّعِ « (مقالات حریری طبع مطبعة ادیبیه ، بیروت ص ۱۳)

و نیز در این عبارت :

« و سیم ابیض را در بوم اسود مُورث عیش اخضر ودافع موت احمر گردانید » (ص ۵ کتاب حاضر)

که متأثر است از این عبارت حریری :

« فَبَدَأَ غَبْرَ الْمَيْشِ الْأَخْضَرِ وَ أَزْوَرَ التَّخُوبِ الْأَصْفَرَ اسْوَدَّ بَوْمِي الْأَبْيَضُ وَ ابْيَضَ قَوْدي الْأَسْوَدُ حَتَّى رَأَى لِي الْعَدُوَّ الْأَزْرَقَ فَخَبَدْنَا التَّوْتُ الْأَحْمَرُ » (مقامه ۱۳ بغدادیه ص ۱۲۵)

بین متون فارسی از گلستان و مرزبان نامه بیش از دیگر متون متأثر است چنانکه در این عبارت :

« از فیض مرحمتش غواذی غواذی بی عوادی ، بنات گلگون ثیاب نبات را درمهد بستان ، پستان پر لبان بر لبان گذاشت . . . » (ص ۶ کتاب حاضر) که متأثر از این عبارت گلستان است :

« دانه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را درمهد زمین بپرورد . . . » (گلستان مصحح آقای قریب ص ۲-۳)

و این عبارت : « نخل باسق در سر زمین عشقش پای در گل آمد ، و رطوبت رغب از حسرتش خسته دل » (ص ۸ کتاب حاضر)

« احتمال قوی متأثر از این عبارت گلستان است » تخم خرما پی به تربیتش نخل باسق گشته » (گلستان مصحح آقای قریب ص ۳)

و این عبارت : « گوشیار را چون گوش یار گوشوار در گوش کشد ، و فاخر بشاگردیش شاگر و شاهن بیجا گریش فاخر باشد » (ص ۹۹ کتاب) متأثر از این عبارت مرزبان نامه است

کب

«... و فاخر بشاگردی او مفاخر شدی و کوشش کوشیار (ظ کوشیار) از مرتبه او متفاصر آمدی...» (مرزبان نامه طبع کتابخانه طهران ۱۳۱۷. ص ۱۹۸).

دره و فضایی متأخر

تا آنجا که اطلاع دارم هیچیک از فاسلان و ادیبان قرن حاضر ذره نادره را به شیوایی عبارت، با استحکام جمله‌ها یا بلاغت تعبیر نستهوده‌اند، بلکه مؤلف کتاب با همه تبخّر و اطلاعی که در فنون ادب عربی و فارسی داشته از تیر علامت احدی برسته است، و هرچند این کتاب روزگاری در مدارس تدریس می‌شده است، لیکن چنانکه اشاره شد مطالعه و تدریس آن با شوق و رغبت توأم نبوده است. اعلای امر ذره و حشو تاریخ جهانگشا تا آنجا شهرت یافته است که گذشته از مدار فاسلان و نبت چگونگی آن در مثنوی ادبی، داستان نویسان هم هر جا فرصت یافته‌اند، تمسخر بمؤلف و مؤلف دریغ نفرموده‌اند، تا آنجا که مترجم کتاب (حاجی بابا انیر) در مقام استهزا عبارت جهانگشا را می‌آورد و مؤلف تاریخ بیداری مینویسد:

«علاقات منفور خانقانی و امثال او بود که مرزا مهدیخان و صاحب و صافی را بتعسفات بیهوده افکند (تاریخ بیداری ص ۱۵۱)»

مرحوم بهار در سبک‌شناسی در باره مؤلف دره و تألیف او چنین می‌نویسد:
«میرزا مهدیخان استرآبادی منشی پیشگاه نادری که سرآمد منشیان آن دوره است با کمال قدرت قلم و ذوق طبیعی و بختگی عبارت و تنوع وافر در توانسته است جلو طغیان قلم را بگیرد (سبک‌شناسی ج ۳ ص ۳۱۱) و هم او نویسد:
«غیر از دره نادره تألیف میرزا مهدیخان که بسیار متکلفانه و غیر مفید است...»
و نیز مینویسد:

«میرزا مهدیخان سه قسم منشآت دارد... ۱. سمار بچپیده و متکلفانه و نامرغوب که تقلید محض از موارد دشخوار و ناهنجار بشر حویلی و وصاف است، بلکه در تمام وصاف شاید چهار پنج مورد توان بدست آورد که نام دشخواری و تمسّف و تکلف، شری آورده باشد» (سبک‌شناسی ج ۳ ص ۳۱۲)

کج

مرحوم فروغی در انتقاد از منتخبات نظم و اثر دوره قاجار با اعتراف بفضل میرزا مهدیخان، در نکوهش روی و متهم ساختن او بنداشتن فوق سلیم چنین آرد:

«این بنده يك كتاب در این فن ندیده‌ام که مؤلف و نویسنده آن را بتوان سخن شناس گفت و بنا بر این بهیچیک از تذکره‌های مذکور اعتمادی نیست، و از شعر گذشته نثر خوب هم همین حال دارد، یا قدری مشکل تراست، و اگر چنین نبود منشآت مرحوم میرزا مهدیخان نادری (کذا) را در عصر و زمان ما طبع نمیگرداند که برای مژگان سر مشق باشد، بلکه خود آن مرحوم اختیار این سبک انشاء نمینمود، و شما میدانید که میرزا مهدیخان مرحوم از اجده فاضلا بود، و مرد کم و کوچکی نیست، و عجب آنکه بعد از نوشتن دره نادری (کذا) که تاریخ نادرشاه است، باو گفت این کتاب شما با جلال قدر زیاد از حد مشکل است و غیر از فحول ادبا و متبحرین احدی از عهده فهم آن بر نمی آید، میرزا مهدیخان خواست کار را آسان کند، تاریخ جهانگشای نادری را نوشت و اگر شما همت کنید و از تشبیهات (تشبیبات؟) که در اول هر سال از سنووات تاریخی آن کتاب نگاشته سطری چند بخوانید، میدانید آن مرد فاضل چگونه از راه اصلی دور افتاده، و اگر اهمیت وقایع سلطنت نادرشاه نبود حالا دیگر نه کسی اسم دره میرزا مهدیخان را میبرد و نه از جهانگشای او حرفی بمیان می آمد. . . .»

و نیز چنین نویسد: «عرض میکنم کتاب دره نادری (۱) را میرزا مهدیخان بتقلید کتاب و صاف تألیف ادیب عبدالله شیرازی که در تاریخ مغول است نوشته و در اصل که خود و صاف باشد حرف می رود.»

وای اگر نگوییم اینان درباره مؤلف و کتاب او تا اندازه‌ای بی‌انصافی کرده‌اند، و میرزا مهدیخان و دره نادره استحقاق اینهمه بی‌لطفی و معامله خصمانه را از جانب فضایی عصر ما ندارند بیجا نیست. چنانکه گفتیم تنها مشکل بودن نثر دره نیست که میرزا مهدیخان با آماج طعن ساخته است، گمان میکنم عامل غیر مستقیم که شاید بیشتر خوانندگان هم متوجه آن نیستند، خاطرۀ بدی است که بعض

کد

مردم ایران از سائهای آخر زید گامی قهرمان کتاب داشته‌اند، و نمیخواسته‌اند کسی او را بستاید، یا دربارهٔ عسروی کتابی بنویسد که جنبهٔ ستایش داشته باشد دیگر اینک میرزا مهدیخان بعصر ما نزدیک است، و برای ما که گذشتهٔ قدیم را با ارزش بیشتری تلقی میکنیم کوتاهی این فاصله خالی از اهمیت نیست. شاید اگر تاریخ با میرزا مهدیخان مساعدت میسکرد، و چند قرن پیش از زمانی که در آن زیسته است میبود، فضلا تا بدین حد در حق او بی‌مهری نمیکردند، و برای انشاء وی مقامی در ردیف تاریخ و تصاف، و عتبهٔ الکاتبه، و التوسل الی الترسل تعیین میفرمودند در حالی که بزعم اسن بی‌مقدار سزاوار نیست، برای التوسل الی الترسل ارزشی را بیشتر از دره قائل شویم.

مشخصاتی از نثر دره

چنانکه نوشته شد عرض میرزا مهدیخان از تحریر این کتاب نوشتن تاریخ نیست، بلکه میخواسته است استیلای خود را بر لغات عربی و فارسی و مهارت خویش را در انشاء شرفنی و مصنوع شماید. حال باید دید وی تا چه حد در این باره موفق یافته است اولاً در تسلط او بر بسیاری از مفردات لغات عربی و فارسی و فهم معانی حقیقی و مجازی آن، جای هیچگونه تردید نیست بعضی گمان میکنند مؤلف، نخست مفردات لغات را از فرهنگها استخراج کرده سپس آنها را در انشاء خود نگاشته است، لیکن تسبیح کافی در دره بطلان این نظر را محقق میسازد. اگر هنرهایی میرزا مهدیخان تنها در استعمال لغات نامانوس بود، پذیرفتن این فرصت چندان اشکال داشت، ولی عبارت دره در عین حال که پر از لغات مشکل و کم استعمال است از دیگر صنایع لفظی نیز مانند جناس، تضاد، تضمین و مراعات التغلظ خالی نیست. در اینصورت تحریر جمله‌هایی با چنین دشواری از روی مراجعه بیادداشت و امتهایی که از فرهنگها استخراج شده باشد، بدون آشنایی قبلی نویسنده با معانی این لغات و بدون آنکه موارد استعمال حقیقی و مجازی آنرا بداند، بعسر بلکه متعذر است.

کو

دیگر صنعت سجع است - باین صنعت نیز چندان اهمیت میداده که گاهی برای آوردن بك سجع دو سطر عبارت اهماوار بهم پیوسته است . از جمله در این عبارت: «أنواعُ جواهر التَّرْصِيعِ وَأَجْناسُ الْجِنَاسِ الْبَدِيعِ فِي دُرُجٍ دَرَجٍ أَمْلَانَهُ الصَّافِي صَوَافٍ، وَ أَصْنَافُ وَ شَائِحِ التَّرْشِيحِ وَ التَّمْلِيحِ فِي دُرُجٍ إِنْشَائِهِ الصَّافِي عَلَى مَوَاقِعِ وَقِيعِ التَّوْقِيعِ حَلَوَافٍ، ابْنِ فَضْلِ اللَّهِ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَاقِبِ بِالْوَصَافِ» که همه این تکلفات بخاطر ذکر کلمه و صاف است . و مانند این عبارت: « وَ فَرَحِي بِي نُرُوحِ وَ فَرَجِي بِي تَرُوحِ وَ بَلَا وَ رَحْمَتِي بِبَلَا وَ زَحْمَتِ » (س ۱۳ کتاب)

در این مورد همانند صاحب این عباد است، که ابوحنیان گوید از این مستی پر سیدم عشق این عباد به سجع تا چه پایه است؟ گفت تا بدانجا که اگر داند سجع او نظام کشور را بهم میزند و شراره ملتش را از هم میگرداند، این جمله را بپذیرد و از سجع خویش درنگند.

صنعت دیگر مؤلف تضمین آیات قرآن و امثله عربست ، و در این باره مهارتی فراوان از خود نشان داده است .

عنوانهای کتاب (جر هفت مورد) با آیه های قرآن تضمین شده است . آیه های قرآن آنجا که برای تسمیم عبارت قبل آمده گاه چنانست که اگر آیه را حذف کنیم در معنی اخلال پدید شود :

« فزای بجهت فزایش جَنَاتُ عَدْنٍ مُفْتَحَةٌ لَهُمْ أَبْوَابُهَا وَ حَاشِيَةٌ شِيْمَانُ كَمَكَامِ كَامِ بَخْشِ مُشْكَبِينَ فِيهَا يُدْعَوْنَ بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ » (ص ۴۸۱ کتاب)

« بسان رنگرزان آثار صِبْغَةِ اللَّهِ وَ مِنْ أَحْسَنِ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً در الوان ریاحین و رنگ ار آن ظاهر کرد (ص ۳۸۰ کتاب) و گاه بر سبیل ارسال مثل است :

« در ساحرة خَاكٍ ار گگرد و غبار موكبِ فَلَكَ قَرِينٍ آتَارِ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ مَبِينٍ سَاخِتِ » (ص ۴۰۱ کتاب)

و گاه برای تأکید معنی قبل است

هر يك از جام ظفر بس مل گلرنگ نوشیدند كه انا اعطيناك الكوثر ، و فصل به فصل اقامت رسم دلیری كرده بنحر اعدا كوشیدند كه فصل لربك وانحر (ص ۵۲۰ كتاب)

تا روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سنه ثمان و اربعین و هائة بعدالالف .
وزم ارم اساس ذلك يوم مجموع له الناس آراسته شد (ص ۳۷۰ كتاب)
امثال عرب را نیز برای افاده معانی گوناگون تضمین کرده است
برای تکمیل معنی قبل .

خشن یوشان صاحب عمامه عموماً به رداه ابرق من رداه الشجاع تردی
نمودند . (ص ۱۴۹ كتاب)

در همان طلعت لیل، احن من نهار بحمل احوال پیرداخته (ص ۲۲۸)
برای توصیف و تبیین :

بنا بر ابتغاء بغاة قلعه ، ولایت و ایدالت بالله یارخان كه صفت نار كسی خپلت
نار شقی ، در جپلت حیات سرشت مر كوز داشت ، عنایت گشته . . . (ص ۲۸۷ كتاب)
تضمین بر سبیل تشبیه :

آن ناحیه را بجناح التعجیل گاختطاف الحطاف واستلاب الیدأه ، سبب اختلاس
و نغیة اجتملاط ساخته (ص ۴۰۲) . اشعار عربی كه در كتاب آمده است ، بیشتر از ابو الفتح
بستی و ابوبكر خوارزمی است . احتمال میرود مؤلف ابیات را از یتیمه الدهر ثعالبی
استخراج کرده باشد .

پاره ای از مشخصات دستوری كتاب :

مشخصات دستوری دره ، همانند تاریخهایی است كه از دوره تیموری به بعد
نوشته شده است . عیوی كه از جهت ضعف تالیف ، رعایت انكردن بعض قواعد دستور
زبان فارسی ، و پیروی از برخی قواعد زبان عرب در ظفر نامه ، روضه الصفا ، حبیب السیر
تاریخ گیتی گشا موجود است ، در این كتاب دیده میشود و ما مختصری از این موارد
را ذكر میكنیم .

کط

«اهل محلات از محل خود کوچ کرده کوچ در جایشان مستوگر آمد»
(ص ۱۳۶ کتاب)

«شاهزاده والا کهر . . . در قزوین بر اورنگ سلطنت نشسته افغانه بدفع او
برخاستند» (ص ۱۵۵ کتاب)

۸ - آوردن (را) مسندالیه اختصاصی ، بسبک قدما .

و «مدلول اذعُ اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، شرحُ الامر
شرح رسم ايعاظ را ، بابه از کتک راست بیان . . (ص ۶۲۸ کتاب)

چگونگی تصحیح

چهار نسخه خطی و دو نسخه چاپی اساس تصحیح این کتاب بوده است :

۱ - نسخه خطی کتابخانه ملی که بشماره ۱۸۹۱ ثبت شده و تاریخ نوشتن آن
سال هزار و دویست و بیست هجری قمری است ، و از روی نسخه ای که بسال ۱۱۸۰
نوشته اند تحریر شده است ، این نسخه بخط ملا محمدعلی تهریزی است . کسی که
نسخه در مالک او در آمده در حاشیه نوشته است : « ملا محمدعلی از علما و شعرا و
طرفای تهریز بوده . علامت اختصاری این نسخه (مل) است .

۲ - نسخه خطی متعلق با آقای عباس دیوشلی عضو سازمان لغت نامه دهخدا
این نسخه بخط شکسته نستعلیق بر روی کاغذ سمرقندی نوشته شده است . ورقاول
و آخر آن افتاده است و دوباره آنرا بخط نستعلیق خوش بر روی کاغذ آهاز مهره
نوشته و باول و آخر کتاب افزوده اند . تاریخ تحریر نسخه معلوم نیست ، ولی از خط
و کاغذ معلومست که از نسخه کتابخانه ملی متأخر نیست این نسخه نسبتاً کم غلط
و علامت اختصاری آن (یو) است .

۳ - نسخه خطی ، با خط نستعلیق ریز و کاغذ فرنگی ، جلد نیماج سوخته ،
این نسخه متعلق با آقای دکتر عبدالعلی طاعتی است ، تاریخ تحریر نسخه یکهزار و
دویست و هجده قمری است ، این نسخه اعلاط فراوان دارد ، معانی لغات با هر کب

قرمز در فاصلهٔ سطور نوشته شده است . علامت اختصاری نسخه (عت) است .

۴ - نسخه خطی متعلق با آقای سید عبدالله انوار عضو سازمان لغت نامهٔ دهخدا .

این نسخه روی کاغذ فرنگی آهارمهره و با خط مستعربق نوشته شده است . تاریخ

تحریر نسخه سال یکهزار و دو بیست و چهار و یک هجری قمریست و علامت اختصاری

آن (بو) است . این نسخه هر چند با خطی زیبا نوشته شده است ، لیکن پیش از

نسخه‌های دیگر غلط دارد .

۵ - نسخه چاپ تبریز که سال ۱۲۸۴ هجری قمری چاپ شده و علامت اختصاری

آن (ط) است .

۶ - نسخه چاپ تبریز که سال ۱۲۷۲ هجری قمری چاپ شده و علامت

اختصاری آن (ط) است .

بجز نسخه‌های ذکر شده در موارد تردید بارها به نسخه‌های خطی دیگر

مراجعه شد که از آن جمله است :

۱ - نسخه خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار که سال ۱۲۱۶ هجری

قمری نوشته شده است .

۲ - نسخه خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار که تاریخ تحریر آن ۱۲۵۰

هجری قمری است .

۳ - نسخه خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ، علامت اختصاری این نسخه

(مع) است .

هر چند اساس تصحیح ، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی و نسخهٔ آقای دیوشلی است ،

در مواردی که عبارت این نسخه‌ها غلط مینمود نسخهٔ دیگر را که صحیح بود متن

قرار دادیم ، و اگر هر دو صورت کلمه درست میبود عبارت نسخهٔ (بو) در متن

نوشته شد .

اگر معنی کلمه واحد و صورت آن در نسخه‌ها مختلف بود ، تحریر قدیمترین نسخه‌ها

رعایت شده ، مانند پوز و پوزه که در نسخه (ط) پوزه و دریو (پوز) آمده است^۱
 ترجمه کلمات و اشعار و امثال که در حواشی و بین سطرهای نسخ مختلف
 چاپی و خطی درّه موجود است ، گاهی راهنمایی مفید بود ، اما در بیشتر موارد غلط
 و یا نامناسب می نمود ، وجهی است که موجب گمراهی خواننده شود . هر چند دانشمندان
 و استادانی که این نسخه در معرض مطالعه آنان قرار میگیرد خود برنج مصحح در
 ترجمه و شرح مشکلات کتاب وقوف خواهند یافت^۲ و هر چند معانی و تراجم و
 شرح کتاب مستند بماخذهای قابل اطمینان است ، نمونه مختصری از ترجمهها
 که در نسخ خطی قدیم آمده است ذیلا نوشته میشود . نمونه ترجمه عبارات و اشعار ؛
 عبارت : مَا أَعْجَبَهُ مِنْ تَأْلِيفِ لِكِسَاءِ الْكِسَاءِ كَأْسٍ ، در نسخه (نو) چنین ترجمه
 شده است :

« چه ! عجبست از تالیفی برای لباس هوشیاری قابل پرواست ! » و در ط
 چنین است :

« چه اعجب است از تالیفی رای پوشیدن عبا ! »

و ترجمه بیت : « کئانس ناطت بالنجوم . . » را چنین نوشته است :

« مثل سخن گویی که آویخته باشد به ستارهها در سری و دراز شده و انداخته
 بسبزه زار مرد کوتاه را »

نمونه ترجمه لغات	نسخه (ط)	(نو)
زهر دبابی	دوعی زهر د	نوعیست از زهر د
در درّه	بسیار است نفع او روشنی	
عوادی	آهسته .	

۱ - ص ۵۲ سطر ۲ . ۲ - با اینهمه بانهایت اعتذار اعتراف میکنم

که با همه کوششی که در تصحیح کتاب شده است، از خطای مطبعی و غیر مطبعی نرسیده است .
 والعذر عند کرام الناس مقبول .

لب

بطور خلاصه میتوان گفت که در دوازده نسخه دره که بطور مداوم و متناوب با آنها رجوع شده است، يك شعر یا يك مثل، درست ضبط نشده و حتی آیات قرآن در غالب نسخ مغلوط است .

تا آنجا که مقدور بود مثلها از مجمع الامثال میدانی و نمارالقلوب تعالیمی و فرائد اللال و تاج العروس و منتهی الارب تصحیح شد، و اشعاری که باتتبع فراوان سراینده آن شناخته گشت از روی دیوانها و تذکرهها تصحیح گردید و نسخه بدلهای غلط را در اینگونه موارد حذف کردیم، چه جزا در یاد حجم کتاب و خود نمایی هیچ نتیجه‌ای بر آن مترتب نبود .

چون در تصحیح این کتاب نظر اصلی روشن ساختن مفهوم کلمات است فقط به ترجمه لغات اکتفا شد، و از بحث در صحت و سقم اقوال لغویان خودداری گردید، جز در مواردی که نهایت ضرورت داشت .

ممکن است يك کلمه معنی متعدد داشته باشد، در اینصورت آن معنی که با عبارت مناسب بود نقل گردید، و آنچه مناسب نمینمود ثبت نشد، مگر موردی که هر دو یا چند معنی با عبارت سازگار بود .

ممکن است يك کلمه در چند جا معنی شده . و یا در موردی مبسوطتر معنی شده و یا ترجمه‌های استدراک شده باشد، در اینصورت در موارد تردید بهتر است از روی فرهنگ لغات بهمة موارد مراجعه شود . مثلاً کلمه «معارضت» که در ح ص ۲۱۳ معنی شده، در ح ۴ ص ۳۳۵ استدراک شده است، و همچنین کلمه کسل زمین در ح ۱۱ ص ۱۴۵ کسل زمین نوشته و معنی شده و در ح ۶ ص ۶۱۹ استدراک گشته است .

معانی لغات عرب را بیشتر از منتهی الارب و اقرب الموارد و کثیرالکلمات و مهذب الاسماء و لسان العرب و تاج العروس نقل کردم، و برای لغات فارسی به برهان

لج

قاطع مُصَحِّح آقای دکتر محمد معین مراجعه شد .

برای لغات دارویی بااختیارات بدیهی و تحفه حکیم مؤمن و برای لغات نجومی به « التفهیم » رجوع کردید . لغات طبی را از ذخیره خوارزمشاهی ، بحر الجواهر و کتب دانشگاهی شرح کردم . مثل‌ها را چنانکه نوشتیم از مجمع الامثال و ثمار القلوب و فرائد اللآل تصحیح کردیم البته این امثال مأخذ قدیمتر نیز دارد ، ولی اگر بنا را بر استقصای کامل و ذکر مأخذهای متعدد مینهادیم حجم کتاب دوچندان میشد و معلوم نبود فائده بیشتری دربر داشته باشد .

بعضی مصراع‌ها که جنبه مثل دارد بعنوان مثل ذکر شده است . مانند این مصراع از ابوالعلاء معری : *وَمَنْ قَصَدَ الْبَحْرَ اسْتَلَّ السَّوَابِقِیَا*^۱ یا این مصراع از ابوفراس : *وَالْمَنَاسِ فِیْمَا یُعِشُونَ مَذَاهِبٌ*^۲ لغاتی را معنی کردم که فهم آن برای کسانی که تحصیلاتی در حدود متوسطه دارند ، دشوار است و لغات متداول معنی نشد .

شعرهایی که معنی آن آشکار مینموند ترجمه نگردید و تنها کلمات مشکل آنرا معنی کردم .

از شرح اعلام جغرافیایی مشهور مانند : مرد ، تبریز ، مشهد و قوچان که برای همگان روشن است ، یا باسانی میتوان بمانند آن دست یافت ، خودداری کردم و در شرح اعلام جغرافیایی مجهول یا نامشهور باختصار پرداختم ، تا بدان حد که حدود تحقیقی یا تقریبی مکان معلوم شود ، و اصولاً در شرح همه کلمات (لغت و اعلام) ایجاز رعایت شده است ، جز در مواردی اندک که تفصیل مطلب لازم مینمورد .

در فهرست اشعار عربی از قاعده‌ای که در کتب نازی جاری است پیروی نشد و در قافیه ، صورت مکتوب کلمه بحساب آمد نه حرف قافیه . بدین ترتیب که الف اطلاق ، واو و یاء اشباع و ضمیر جزء قافیه محسوب شده است این عمل خلاف قاعده

را بخاطر سهولت کار فارسی زبانان مرتکب شدم . فضلا که قادر بر تشخیص حرف قافیه از زوائد آن هستند خود بدین ابیات آشنایی دارند ، و گویندگان شعر و ماخذ اصلی آنرا میدانند . من در اینجا رعایت حال کسانی را کردم که برای یافتن کتاب (المعجم) مدتها پیش های حرف الف ! کتابخانه ها را بهم میزنند و سرانجام باین نتیجه میرسند که المعجم در کتابخانه نیست ! بعلاوه چنانکه گفته شد این کتاب متنی فارسی است و اعمال قواعد فارسی در آن (تا آنجا که مصلح بمعنی نباشد) بی مانع بنظر میرسد



میرزا مهدیخان و زندگانی او

از دوران کودکی و چگونگی تحصیل میرزا مهدیخان اطلاعاتی نداریم . پیداست که او نیز مانند صدها تن منشی و تاریخ نویس و شاعر ایرانی است که چون از خانواده‌ای سرشناس و اشراف‌منش نیستند ، بخش نخستین زندگانی آنان روشن نیست . سپس هنری کسب کرده و به مقامی رسیده و به بزرگی یا پادشاهی پیوسته و شهرتی یافته‌اند .

آقای سهیلی خوانساری در مقاله‌ای که تحت عنوان (گوشه‌ای از تاریخ) در مجله توشه^۱ نوشته‌اند ، درباره میرزا مهدیخان چنین آرند :

« اصفهان پایتخت و دارالعلم بود ، اهل فضل و ادب از هر طرف برای تکمیل معلومات خود با آنجا می‌آمدند . . . محمد نصیر هم پس خود مهدی را از استرآباد به اصفهان آورد ، تا در آنجا کسب علم و دانش کند . . . محمد نصیر باهوش و استعدادی که در مهدی مشاهده کرده بود ، برای او آینده درخشانی پیش‌بینی میکرد ، زیرا مهدی در مدت کمی در تحصیل مقدمات علوم از اقران سبقت جسته بود . . . ولی چنانکه خود نویسنده محترم مقاله هم شفاهاً تأیید کردند ، این موضوع کشف آتی و استنباط شخصی است .

از مقاله مفید و مبسوط آقای خوانساری که بگذریم ، آنچه در تذکره‌ها پیرامون احوال میرزا مهدیخان نوشته‌اند ، مربوط بدوران کمال و شهرت اوست . نخستین تذکره‌ای که نام وی در آن آمده است ، تذکره ریاض الشعراء تألیف علی قلیخان واله داغستانی است . وی ذیل عنوان میرزا مهدی کو کب^۲ چنین نویسد :

۱ - شماره ۱ - ۲ . سال ۱۳۳۷

۲ - درباره این لقب مفصلاً بحث خواهد شد .

نو

از مستعدان روزگار و صاحب کمالات و الامتداد بود در خدمت قهرمان ایران
 بسر میبرد و چند سال قبل از این از فرط محنت که لازم این زمان افتاده از رنج زندگی
 آسود ، اشعار بلند آبدارش از مثنوی و قصاید و غزل و رباعی و قطعه و غیره بسیار
 است ، در هنگام تسطیر این سطور سوای این چند بیت چیزی در نظر نبود به این قدر
 اکتفا نمود . . .

دیگر محمد صادق نامی است که در تاریخ گیتی گشا اشارتی بدو کرده و
 نویسد :

« مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادر شاه بشراکت میرزا مهدیخان
 منشی ، صاحب تاریخ نادری ایلچی روم گردید ، بادستگاهی که لایق دولت نادر شاه
 تواند بود متوجه اسلامبول ، و بدارالسلام بغداد رسیده نادر شاه تخت و تاج را بدرود
 و مهدیخان منشی مورخ مراجعت ، و مصطفی خان در آنجا متوقف گردید ۱۰۰۰ »

دیگر مجمع التواریخ تألیف محمد خلیل مرعشی است که بسال ۱۲۰۰ هجری
 قمری تألیف شده است . مؤلف این کتاب در سه جا از میرزا مهدیخان نام میبرد یکی
 در آغاز کتاب که چنین نویسد :

« اما بعد چون از مورخان تواریخ که من ابتدای فتور و شورش افغانه غلزی
 قندهار که در سنه یک هزار و یکصد و بیست هجری حادث شده لغایت حال که تاریخ
 یک هزار و دویست و هفت هجری است ، احدی اسباب آغاز شورش و افساد جماعت
 افغانه غلزه و ابدالی و بعضی از وقایع و سوانح متنوعه بعد از آنرا در رشته تحریر
 مندرج نساخته مگر میرزا مهدیخان مؤلف تاریخ نادری که بمعنی از احوالات را
 بنابر مصلحت و هوای وقت در نهایت خفت و نااهموازی و احتصار و غیر واقع ذکر نموده ،
 و دیگر در پایان کار شاه سلطان حسین چنین آرد .

« کیفیات وقایع شهادت خاقان سعید شهید را شیخ محمد علی حزین و میرزا



تصویر منسوب به میرزا مهدیدخان . (از مجموعه خانم نیایی)
عکس از آقای دستپی عکاس اداره کل باستانشناسی

لط

مهدیخان مصنف تاریخ نادری بتفصیل ذکر نموده اند ، از آنجا باید طلب داشت ^۱ و دیگر در باب آمدن قوم ارس (روسیان) است به گیلان که چنین آرد :
« و بیان این مقال و تفصیل این اجمال را میرزا مهدیخان مصنف تاریخ نادری بطول و بسط مذکور نمود ^۲»

مأخذ دیگر تذکره خلاصه الافکار تألیف ابوطالب ابن حاج محمد تبریزی اصفهانی است مؤلف سال ۱۲۰۶ هجری شروع بتألیف کتاب کرده است . وی ذیل عنوان میرزا مهدیخان کوک چنین آرد :

« از استعداد روزگار و میرزایان عالیشان بلندمقدار بود . دارالانشای نادری تعلق بوی میداشت ، و سبب سلامتی طبع و وجودت فخر و کمال او وجود قرب چنان آتشی جامه خود را از سوختن نگاهداشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری به همراه مصطفی خان کدلی سعادت روم مأمور گردید و هنوز از بغداد تجاوز ننموده بود که خبر قتل آن قهرمان جهان اشرار یافته باعث مراحمت گردید گویند که دیگر شغلی پرداخت و در مار بدران که موطنش بود بیخانه نشینی گذراند و از حمله آثار خامه سحر نگارش تاریخ جهانگشای نادریست که در وائی لفظ و شوخی معنی و باوجود قلت عبارات بکثرت لب و مایه در منشآت روزگار ممتاز است ، و این معنی از بعضی قهرمان بداعت (براعت) استهلال آن که در ابتدای هر سال بنمید بهار به نوروزی سکلیات و قایم آن سال مینماید و در این مقام مسطور گشته بخوبی ظاهر میشود و این صنعت در تاریخ از محترعات او بوده باشد ^۳ سپس از هر يك از فصلهای جهانگشا نمونه ای نقل کرده است .

دیگر تذکره صحف ابراهیم مؤلف سال ۱۲۰۵ هجری است ، نویسنده تذکره در باره میرزا مهدیخان چنین آرد :

۱ - مجمع التواریخ (ص ۵۹)
۲ - مجمع التواریخ ص ۲۴
۳ - سخته حطی کتابخانه ملی ملک .

« میرزاهندی کو کب از دانشمندان روزگار و مستعدان اعصار بوده در خدمت
قهرمان ایران بعزت و اعتبار بر سر میبرده»^۱.

دیگر تذکره صبح گلشن است که ذیل کلمه «کو کب» نویسد:

« کو کب مخلص میرزا مهدیخان مازندرانی که بمهدیه انشا پرداز می نادرشاه
قهرمان ایران سرفرازی داشت، و نادرشاه و دره نادره یادگار گذاشت، نادرشاه او را
همراه مصطفی خان بایلچی گری بحضور خواندگار روم فرستاد وی در اثناء راه بعد
ورود بغداد، واقعه هلاک نادری شنیده برگشته رخ بوطن نهاد، کو کب طالب را در
اقول دیده با بزایه انزوا کشید و ترسد در تلاش اسباب معاش عیب دید. »^۲
و در ذیل کلمه مهدی آورد.

« مهدی - میرزا مهدیخان که از حضور نادرشاه اولاً عهدۀ سواجی نگاری داشت
من بعد بر مستند دبیری و مشیری شاه چهره و نگاه قدم گذاشت. در رزات رأی و
مقالت فکر وجودت طبیعت لوای بکتابی می افراشت و نظم و نثر شامل خوبی و
خوش اسلوبی می نگاشت. حالات و وقایع نادری را سه طریق در رشته تحریر دانسیده
یکی وقایع هر سال بغایت سلاست طراریده دوم تاریخ نادری که بعد از روزمره اهل
زبان مقبول خاص و عام گردیده سوم دۀ نادره که شامل دقت و لطافت، صفت و جنبه
را در وی برگزیده. »^۳

آبا کو کب لقب ابن میرزاهدیخان است ؟

آقای سبهای خواستاری ضمن مقاله خود نوشته اند

« سلطنت شاه سلطان حسین در بردار مدت اختلافات و دربرور میان
امرا و اذکان دولت بیشتر می شد، افغانه برای تصرف ایران اشکال می کردند
و قسمتی از حاکم خراسان را متصرف شده بودند. در چنین وضع و زمانه میرزاهندی

۱ - صحف ابراهیم سعه عکسی کساحانه در تری داشک، تهران، حرف ک

رقم ۶۱) ۲ - صبح گلشن ص ۳۴۴ ۳ - صبح گلشن ص ۴۷۹

کو کب بشغل باغبان باشیگری یا باصطلاح امروز (ریاست بیوتات سلطنتی) مفتخر شد و فرمان این منصب را که در آن زمان منصب بسیار عالی و شامخی بود برای او صادر کردند. ۱۰

منظور از این فرمان همانست که سواد آن در مخزن الانشا^۱ نیز بچاپ رسیده است و ذیلا عبارات مورد نیاز نقل میشود:

... مصداق این مقال شاهد احوال بیکوهمآل عالیجاء رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه میرزا مهدیخان متخلص به کو کب گشته که بیت ضمیر را بخامه اخلاص نوشته و بنیاد عمارات وجودش را آب و گل نیک اعتقادی سرشته است، لهذا از ابتدای هذه السنه قوی نیل خبریت دلیل و مابعد، نظارت کل باغات و عمارات دارالسلطنه اصفهان را بعالیجاء مشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم. ۱۰۰

انتشار این مقاله توهمی را ایجاد کرد که چون نویسنده این فرمان شخص میرزا مهدیخان استرآبادی است، و منصبی که در این فرمان ذکر شده نظارت باغات است، و میرزا مهدیخان خود را در کتابهای خویش به لقب کو کب یاد کرده است، پس این فرمان تمام مهدی دیگری که ملقب به کو کب بوده است صادر شده.

آقای منزوی در فهرست کتابخانه مشکاة در این باره چنین نوشته اند:

۳. کهن ترین کسی که از وی (میرزا مهدیخان) یاد کرده، سیدعلی حسن پسر محمد صدیق هندی است او در صبح گلشن (ن - ۱۲۹۵) دو جا نام میرزا مهدی را آورده نخست در حرف (ک) بعنوان کو کب، دوم با اندک دگرگونی در حرف (م) بعنوان مهدیخان منشی، و در دومین بار هیچ یادی از تخلص کو کب نکرده است. تاریخ نگاران اروپایی مانند ریو و لکهارت نیز او را ملقب کو کبی خوانده اند. . . ولی گویند کو کب یا کو کبی لقب شاعریست که در هند بوده است، چه نام میرزا مهدیخان در تذکره های فارسی در شمار شاعران نیامده. آذر بیکدلی . و محمدصادق

چنین خود میرزا مهدیخان در سراسر دره نادری (نادره) و تاریخ جهان گشای نادری هیچگاه بلقب کوکب یا کوکبی اشارتی نکرده‌اند^۱ سپس این احتمال در نظر آقای منزوی تا آنجا قوت یافته است که در مجلد نهم الذریعه ذیل عنوان دیوان کوکب استرآبادی چنین نوشته‌اند :

« کوکب تخلص میرزا مهدیخان منشی نادرشاه و صاحب دره نادری (دره نادره) است ، و دیگر تذکره نویسان هندی و قاموس الاعلام و رباعاً فالادب معاً ، و در اثر این کتاب گرفته‌اند ، ولی ظاهراً آنان میرزا مهدیخان منشی نادرشاه را که بر ای او تخلصی یافت نشد ، با مهدیخان کوکب که « باغبان باشی » شاه سلطان حسین بوده است اشتباه کرده‌اند^۲ »

و در ذیل « دیوان کوکب باغبان باشی » نویسنده :
« او میرزا مهدیخان است که بمنصب باغبان باشی شاه سلطان حسین معوی منصوب شده است ، و فرمان او را میرزا مهدیخان که سپس بمنشیگری نادرشاه رسید نوشته است . . . »^۳

مبنای شك و تردید درباره لقب میرزا مهدیخان آنست که جعل میرزا مهدی باغبان باشی منتهی گردیده همین احتمال آقای منزوی است ، سپس این احتمال در بعضی نوشته‌ها در قالب دور و تسلسل ریخته شده و مهدی باغبان باشی موهوم ، در اساس حقیقت جلوه کرده است .

ولی ظاهراً و بلکه مطمئناً در نوشته صبیح گلش و تذکره نویسان هندی هیچگونه تخیلی رخ نداده بلکه این تخیل در فهرست کتابخانه مشکاة و مجامعات الذریعه است ، و همین استنباط دیگران را بگمراهی انداخته است ، و در اولاً - در هیچیک از تذکرها و تاریخهای آخر دوره معوی و عصر اشاری

۱ - فهرست کتابخانه مسکاه ، باب آقای منزوی ج ۲ ص ۲۷۲

۲ - الذریعه ج ۹ ص ۹۲۴ ۳ - الذریعه ج ۹ ص ۹۲۵

سخنی از مهدی باغبان باشی ، یامهدی کوکب (جدا از میرزا مهدیخان مورد نظر) در میان نیست ، و از دو سرزاهمهدیخان منشی که هر دو در عصر اادر و یا شاه سلطانهحسین باشند شاهی دیده نشد .

ثانیاً - منصبی که در فرمان بمیرزا مهدیخان محول شده ، نظارت باغها و عمارتهای دارالسلطنه اصفهانست نه شغل باغبان باشیگری ، و نظارت باغات . منصب است نه شغل ، و با اصطلاح امروز محل حقوقی است که برای گیرنده فرمان تعیین میشود ، و ممکن بود دارنده منصب مادامالعمر توجهی بموضوع کار خود نکند .
وقتی شیخ ابوالقاسم رشتی مؤلف تحفه ناصر به در باره محمد محسن میرزا هاجار مینویسد :

« از دیگر ملکزادگان بار و بار یافتگان دربار ممتاز و بمنصب جلیل امیر آخوری سرافرار است »

معنی آن این نیست که این شاهزاده هر روز صبح سطل بیکدست و قشو و جارو بدست دیگر نه اصطبلشاهی میرفته است همچنین معنی نظارت بر باغات خاصه، این نیست که میرزا مهدیخان موظف بوده است آب پاش و قیچی برداشته گل آب دهد یا پشت بامها را گیلکاری کند

ثالثاً - در عبارت فرمان سخن از منشیگری گیرنده فرمان آمده است :
« عزت و سعادت همراه میرزاهمهدیخان متخلص به کوکب . . که بیت ضمیر را بخامه
اخلاص نوشته . . . »

پس این میرزاهمهدیخان دیگر ، که صاحب قلمی او هنگام صدور این فرمان مورد توجه شاه سلطانهحسین بوده است کیست ؟ و در کدام کتاب ذکری از او رفته است ؟
رابعاً - اگر یکی از منشیان یا رئیس دارالانشاء از طرف شاه منصبی اعطا شود و خود متن فرمان خویش را تهیه کرده بامضاء برساند ، نه دوری رخ میدهد ، نه تسلسلی .

خامساً - تذکره نویسانی که معاصر با میرزا مهدیخان یا اندکی پس از او بوده اند، در کتابهای خویش ویرا بلقب کوکب خوانده اند، از آن جمله والده داغستانی مؤلف ریاض الشعراست که ذیل عنوان میرزا مهدی کوکب نویسد:

« از مستعدان روزگار و صاحب کمالات و الامتداد بود در خدمت قهرمان ایران
بسر میرد »

این میرزا مهدی کوکب چه کسی جز مؤلف دره تواند بود ؟ اگر در مورد فرمان شاه سلطان حسین با احتمال ضعیف و غیر قابل قبول ممکن بود دو میرزا مهدی خان تصور کرد، یکی مهدی داغستان باشی و دیگری میرزا مهدیخان منشی نادر، در عصر نادر، میرزا مهدی کوکب که از مستعدان و صاحب کمالات و الامتداد روزگار باشد و در خدمت نادر بسر برد، جز میرزا مهدیخان است. انادی نمیتوان تصور کرد؛ در تاریخها اثری از میرزا مهدیخان دیگری نیست

علی قلی خان والده ریاض الشعرا را سال ۱۱۶۹ یا همان داده رماده تاریخ اختتام آبرای چنین سروده است:

این تذکره چون طرب فرای دل شد تاریخس را دل از خرد سائل شد
گفتا ز در ریاض الشعرا رفت خزان «وردی» چو بهار سر زده داخل شد

«ریاض الشعرا» بحساب ابجد ۱۶۱۳ است. چون «خزان» را که بحساب ابجد ۶۵۸ است از آن کسر کنیم، ۹۵۵ باقی می ماند و چون ورد سر زده «وردی» را که ۲۱۴ است بر آن بیفزاییم ۱۱۶۹ خواهد بود

نسابراین والده معاصر میرزا مهدیخان بوده است، و تصریح او بملقب بودن وی به کوکب دلیل غیر قابل تردید است.

حال باز هم ممکن است بگویند، چون در نوشته والده تصریحی بمؤلفات میرزا مهدیخان نیست و شعری را هم که والده شام مهدی کوکب نوشته است، در جها ننگشا

۱ - معصود از مهران ایران «تصریح خود وی» نادرشاه است.

و در آن دیده نمی‌شود ، و در نتیجه باز هم این تردید باقی خواهد ماند که شاید این مهدی کو کب شخص دیگری بوده است که در خدمت نادر میز بسته است ، پس نمیتوان گفت که مهدی کو کب همان میرزا مهدیخان استرابادی است ، هر چند این احتمال ارزشی ندارد ، ولی ماخذ دیگری در دست داریم که هر گونه تردیدی را بکلی رفع میکند و آن تذکره خلاصه افکار تألیف ابوطالب تبریزی است که در ۱۲۰۶ شروع بتألیف آن کرده است . مؤلف در مقدمه تصریح کند که مطالب این کتاب را در مدت ۲۵ سال فراهم آورده است . وی ذیل عنوان میرزا مهدیخان کو کب شرحی نوشته است که در ص (لط) این مقدمه درج شد .

آنچه مورد استناد ماست، اینکه وی میرزا مهدیخان کو کب را مؤلف جهانگشای نادری نوشته ، و فصل‌هایی از جهانگشا بعنوان نمونه آورده است . همچنین مؤلف صحف ابراهیم آرد :

« میرزا مهدی کو کب از دانشمندان روزگار و مستعدان اعصار بود در خدمت فخرمان ایران (نادر) به عزت و اعتبار سر میبرد . »

صحف ابراهیم در ۱۲۰۵ هجری قمری پایان یافته و مؤلف بتصریح خود هنگام تألیف کتاب شصت ساله بوده است ، یعنی در ۱۱۷۳ که محتملاً سال مرگ میرزا مهدیخان است ، مؤلف در حدود سی سال داشته و از معاصران میرزا مهدیخان است ، و تصریح وی درباره ملقب بودن او به کو کب دلیلی قطعی و غیر قابل جرح است با این مقدمات مسلم است که دیگر احتمال وجود دو میرزا مهدی ، یکی مهدیخان کو کب باغبان و دیگر مهدیخان استرابادی مؤلف دره ، بر اساسی نیست .

پایان کار مؤلف دره

از سالهای آخر عمر میرزا مهدیخان ، جز چند آگهی مختصر نداریم . محمد کاظم در واقعه تسخیر قلعه گنجه نویسد

۱ - صحف ابراهیم نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران .

چون کار تسخیر قلعه بتأخیر افتاد ، نادر آزرده شد ، و منشیان را که میرزا مهدیخان در جمله آنان بود ، احضار کرد و بد آنها گفت شما با قلمتراش و مقران بقلعه حمله کنید ، و آنها را بتصرف در آورید . منشیان رو بقلعه نهادند ، ولی بوساطت فرهاددهان لشکر نادر از تصمیم خویش منصرف شدند^۱

بنقل لاکهارت نادر روز تاجگذاری و پیرا از ریاست رقوم نویسان برداشت و او را به تاریخ نویسی گماشت^۲ .

بسال ۱۱۵۹ با نادر به همراه مصطفی خان شاهلو بدربار عثمانی رفت خود وی در جهانگشا (وقایع سال ۱۱۵۹) چنین آرد :

« و از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاهلو و کاتب حر و سفارت همین » تخت طلای مرصع به لاکه سلطان که حاصل عمان را در حبیب و داعان داشت بسا دو زنجیر فیل رفاص که از تحائف و عرائف هندوستان بود ، برای پادشاه و الاجاه و ائمه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته ، نامه همایون و صلحنامه را بکاتب حر و هدایا را به مصطفی خان تسلیم نمودند . »

میرزا مهدیخان در بغداد از قتل نادر اطلاع یافت ، از اینجا دیگر پادشاهان او بدرستی معلوم نیست

مرحوم هدایت در شرح حال محمد مهدیخان شحنة مازندران نوشته :
« جدش (حاجی محمد خان بیات) در زمان نادرشاه مأمور ساختن چند فرودگاه کشتی گشته . بعد از نادرشاه بسا میرزا مهدیخان ، ملکه مطهره زقنه مازندران باز آمد^۳ . ظاهر عبارت چنان است که مقصود همین میرزا مهدیخان منشی است ، بنابراین مؤلف دره و جهانگشا توفیق حج هم یافته است

۱- عالم آراء ، تألیف محمد کاظم سبحة عکسی ، ص ۵۹۶ . ۲- نادرشاه گردآوری و ترجمه آقای دکتر شمس ، ص ۱۳۳ . ۳- روضة السعدای ، ص ۹۳ .
دکتر شعرا و فضلالی عهد خاقان مغفور